

سخننی درباره ملیت و ملیت

(۱)

از مسائلی که درباره آن اشتباهکاری فراوان شده است، مسئله ملیت و ملیت میباشد و بشر امروز با وجود همه ترقیات در رشته های مختلفه هنوز نتوانسته است در این باره عقیده منطقی و واقع بینانه را جایگزین احساسات غلط و عصبیت های جاهلانه نماید. مثلاً در انگلستان یک نفر انگلیسی نمیتواند انگلیسی کامل العیار بوده و با سایرین برابر باشد مگر آنکه دارای خون انگلیسی بوده و در کشور انگلستان بدنیا آمده باشد حتی اگر یک نفر پدرش انگلیسی و مادرش غیر انگلیسی باشد ویرا انگلیسی صحیح النسب نمیدانند و دو رگه مینامند اگر چه با تمام افراد انگلیسی و در تمام قسمتها مشترک باشد و یا اگر یک نفر زن انگلیسی در سرزمین خارج انگلیس وضع حمل کند فرزندش مطابق قوانین و مقررات دارای ملیت انگلیسی نیست و بهمین جهت یک خانم انگلیسی باید در موقع وضع حمل حتماً در کشور انگلیس باشد تا نوزاد ملیت انگلیسی کسب کند ؛ نظایر این احساسات غلط کم و بیش در سایر کشورها دیده میشود و باین جهت بجاست که چند صفحه ای از نامه خود را بتحلیل در این باره اختصاص دهیم و ببینیم اصولاً این نوع تقسیم بندی که بنام ملیت میشود منطقی است یا خیر ؟ !

ملیت چیست ؟ !

برای این لغت تعریفهای زیادی شده است . اگر اجتماع بشری را از واحدهائی فرض کنیم ملیت یک واحد جامعه بشری است که مجموعه آن تشکیل نوع انسان را میدهد

و برای شناسائی این زا حد مسلکهای مختلف مشخصاتی را در نظر میگیرند .
 عدهای يك ملت را عبارت از دسته‌ای میدانند که دارای خون ، نژاد و تاریخ و زبان مشترک باشند ، برخی ملت را عبارت از جمعی میدانند که در تحت حاکمیت حکومت خاصی و در چهار دیواری معینی بنام کشور و مملکت خاص زندگی کنند و دیگر مردم را که در بیرون این مرزها زندگی کنند دارای ملیت دیگری دانسته و آنها را ملت بیگانه خطاب میکنند .

مثلاً وقتی میگوئیم : ملت ایران این معنی در ذهن ما خطور میکند که سرزمینی که از شمال به قفقاز و بحر خزر و ترکستان روس و از شرق و غرب و جنوب بنواحی معین دیگری محدود است عدهای مشغول زندگی هستند و مثلاً ؟ با رژیم مشروطه روزگار میکنند و این جمع را ملت ایران میگوئیم و همینطور ملت انگلیس و ملت فرانسه و ..
 تعریف نسبتاً کاملتری که از ملت شده است در عین آنکه خود شایسته انتقادهائی است تا اندازه ای مطالب بالا را تجزیه و تحلیل میکنند تعریف مزبور میگوید : (۱)
 'يك ملت عده‌ای از افراد بشر می باشند که در نتیجه يك سلسله عوامل تاریخی در سرزمین دور هم جمع شده بزبان واحدی سخن میگویند و با داشتن روحیه مشترک بایکدیگر مناسبات اقتصادی نزدیکی دارند' و از این تعریف خود نتیجه میگیرند که ملت اجتماعی است که تنه‌اروی پایه نژادی و قبیله‌ای بوجود نیامده است مانند ملت ایتالیا که از رومیها ژرمنها یونانیها ، عربها و غیره بوجود آمده است و دارای خونهای مختلف و نژادهای متفاوت میباشد ، همینطور ملت فرانسه از گلهای ، رومیها ژرمنها و غیره تشکیل میشود ؛

بنابر این لازم نیست يك ملت از يك نژاد و يك طایفه خاص تشکیل شود بلکه در جریان تاریخ از اجتماع همه گونه افراد بوجود میآید و خلاصه نژاد مشترک شرط لازم ملیت نیست ، از طرف دیگر دولتهائی را که بزور جنگ و ستیز برای مدتی طوایف

(۱) این موضوع در نباید با خیانتکاری و بندوبست با اجنبی علیه مصالح ملت اشتباه نمود مقصود ما در اینجا این است که گفته شود ممکن است عوامل دیگری بیش از هم آب و خاکی در تشکیل اجتماع متحداللهجه مؤثر واقع شود

و نژادهای مختلفه را با عقاید و آراء گوناگون تحت سیطره و تسلط خود قرار میدهند نمیتوان صاحب يك مليت دانست و از ترکیب این اجتماعات مختلف نمیتوان يك ملت واحد بوجود آورد چون تعادل این نوع جوامع ناپدیدار بوده و امکان تغییر و تحول آن همیشه موجود است این نوع اجتماعات را دولت واحد مینامند و خلاصه: ملت هرگز يك اجتماع تغییر پذیر مردم نیست بلکه اجتماع محکم و پایدار است. عبارات دیگر تنها صرف اینکه عدهای دارای يك حکومت معین بودند و مثلاً از يك رژیم و يك دولت و يك پارلمانی تبعیت کردند دارای مليت واحدی نیستند.

یکی از مادیون شرط مهم و اصلی این ملت را زبان واحد میدانند و معتقد است که: « اصولاً مردمی که نمیتوانند يك زبان صحبت کنند و مقصود خود را بیکدیگر بفهمانند نمیتوانند دور هم جمع شده و ملتی تشکیل دهند » و اضافه میکنند که: « وقتی افراد زبان بیکدیگر را نفهمند ناگزیر از هم دور میشوند »

و عبارت ریاضی زبان شرط لازم برای ایجاد ملت خاص است بعد میگوید « باید افراد ملت در طول تاریخ نزدیکی و معاشرت ممتد و پیوسته باهم داشته باشند و يك رشته و قرار دادهای بنام: « اخلاق ملی » آنها را بهم پیوند دهد و برای اینکه افراد ملتی بهم نزدیک باشند باید از نظر خاک هم نزدیک باشند یعنی در يك سرزمین معین و مشترکی زندگی کنند و از آنجا نتیجه گرفته میشود که يك شرط اساسی دیگر وجود يك ملت، اشتراك زمین معین با سرحدات مشخص است و باز معتقد است که مادام که این مردم که در يك سر زمین هستند باهم ارتباط اقتصادی نداشته باشند تشکیل ملت واحد میسر نیست یعنی چنانچه در مملکتی ملوک الطوائفی حکمفرما باشد و مردم باهم در جنگ باشند و نتوانند حکومت مرکزی و اقتصاد متمرکزی بوجود آورند نمی توانند تشکیل يك ملت دهند بنابراین یکی دیگر از شرایط ملیت عمومی بودن اقتصادیات آن سر زمین و ارتباط پایدار و محکم اقتصادی مردم آن سامانست . . .

از آنچه گذشت نتیجه گرفته میشود که هر يك از نظریات مختلف بتفاوت عوامل زبان نژاد، وظیفه، تاریخ، اقتصاد، روحیه مشترک و قرآهای اجتماعی « اخلاق ملی » رادر

تشکیل ملت معینی مؤثر میدانند منتهی هر نظریه‌ای عامل را شدید تر و یا خفیف تر در نظر می‌گیرد و یا برای بعضی از عوامل صفات اصلی و شرط لازم قید میکند... اگر منظور از این تعاریف فقط تعریف لغوی و لفظی باشد و نتایج دیگر نخواهند از آن بگیرند و همینقدر اکتفا شود که در کتابهای لغت در برابر واژه ملت شرح خاصی نوشته شود این بحث در صلاحیت کسانی است که در علم لغت تبحر دارند و برای ماحتی فرق نمی‌کند که گفته شود يك ملت و يك واحد از اجتماع بشری ما عبارت از تجمع کسانیست که طول قامتشان برابر هم باشد و باین واحد اجتماعات بشری را بسنجند.

لکن باید دید از کلیه این تعاریف چه نتیجه‌ای می‌خواهیم بگیریم و از اینک عده خاصی را با تعریف خاصی از سایرین متمایز کنیم چه طرفی بر خواهیم بست آیا نباید تعریف ما نتیجه عملی داشته باشد؟ اگر منظور از ملت آنست که یک عده از افراد بشری اجتماع متحدی تشکیل داده و در غم و شادی هم شریک باشند، یافتن مشخصات یک چنین اجتماع و ازاده یک تعریف کلی در خود توجه است، باید دید کدامیک از عوامل گفته شده برای ملت در تشدید این پیوستگی بیشتر مؤثرند و کدامیک تحت الشعاع عوامل دیگر قرار می‌گیرند و بعبارت دیگر این جمله منطقی و صحیح است: «ملت يك اجتماع محکم و پایدار بشری است» باچه عواملی مشخص می‌گردد و شرط پایداری يك اجتماع چه چیز است!

اکنون یکایک عوامل را بررسی کرده و جهات ضعف و قوت هر يك را می‌سنجیم:

(۱) نژاد و خون و طایفه: این قسمت مورد قبول ما است که نژاد در ایجاد يك ملت مؤثر است لکن نه بآن طرزى که بعضی از افراد پیون قبول دارند، از نظر علمی ثابت شده است که نژاد و خون از نظر توارث در کارا کتر و اخلاق ملی تأثیر دارند و خواص روحی فرد در نسلهای بعدی باقی میماند لیکن تجربه نشان داده که چه بسا افراد همخون که بخون هم تشنه‌اند و چه بسا صاحبان يك نژاد علیه منافع هم قیام کرده‌اند.

بنابر این اشترک خون و نژاد با وجود اهمیتی که در ایجاد همبستگی میان افراد

يك ملت دارند تحت الشعاع عوامل دیگری واقع میگردند .

(۲) عامل زبان: عامل اتحاد زبان که بعنوان يك عامل اصلی و شرط لازم شمرده شد البته يك عامل نسبتاً مهم است و هر چه زبانها و حتی لهجه ها بیشتر بهم نزدیک باشد پیوستگی بین افراد زیادتر خواهد بود و هر چه زبانها از هم دورتر باشد ایجاد وحدت ملی مشکلتر است ولی این جمله که «وقتی افراد زبان یکدیگر را نفهمند ناگزیر از هم دور میشوند» باید باین شکل اصلاح گردد که وقتی افراد يك ملت زبان یکدیگر را نفهمند ناگزیرند برای رفع حوائج خود (نیازمندیهای معنوی و مادی) زبان یکدیگر را فراموش کنند یعنی درعین آنکه زبان عامل مهم و مؤثر ملیت است این امر نمیتواند سبب شود که افراد انسانی از هم دور گردند يك ایرانی که يك زن غیر ایرانی میگیرد زن غیر ایرانی او از نظر آنکه در بین انسانهایی زندگی میکنند که با زبان فارسی تکلم میکنند ناگزیر است که زبان فارسی را یاد بگیرد و قبل از آنکه بفکر ترك شوهر و خانه و کاشانه خود بیفتد در فکر فهم زبان فارسی خواهد بود .

در شماره آینده: همبستگی اقتصادی ، عامل سرزمین عامل عقیده ...

و طرز تفکر اسلامی ما در این مسئله

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز جامع علوم انسانی

تجدید مدت

نظر باینکه مسابقه شماره دوم این مجله مدت آن بجای

۲۸ ر ۲۸۱ اشتباهاً ۳۸ ر ۳۸۱ ذکر شده لذا در این شماره مسابقه

دیگری نمیگذاریم و همان مسابقه را الی ۳۸ ر ۳۸۱ تمدید می نمایم

تا تمام خوانندگان بتوانند شرکت نمایند .